

استاد علامه محمد تقی جعفری

و پلورالیزم دینی:

مسلمات و مشترکاتی نباشد، چه تحقیقی صورت خواهد پذیرفت؟ مثلاً میان آته نیسم (انکار خدا) و ته نیسم (اعتقاد به خدا) چگونه رقابت دوستانه‌ای متصور است؟ همچنین سکولاریسم که می‌گوید «دین نباید در زندگی اجتماعی، نقش جدی داشته باشد»، با تفکری که حضور دین در زندگی را اصل می‌شمارد، چگونه می‌توانند تفاهم کنند؟ میان کسی که می‌گوید این دنیا گذرگاهی برای ابدیت است، با دیگری که می‌گوید این دنیا آخرین منزلگاه یعنی مقصد نهایی است، چه تفاهمی خواهد بود؟ یکی ارزشها را اصالتاً می‌پذیرد و دیگری با نگاه ابزاری به آنها می‌نگرد.

پس باید پرسید که منظور از کثرت‌گرایی چیست؟ آیا این است که وضع عقیدتی انسانها نسبت به هر یک از ادیان و به هر یک از مذاهب مساوی است بگونه‌ای که هر کسی می‌تواند از

* پلورالیزم دینی، تنها بدین معنی می‌تواند مقبول باشد که ابتدا افراد یا گروههای انسانی، اصولی را بمثابة حقایق ثابت و «اصول موضوعهٔ یک دین» بنگرند و آن پیشفرضها، مسلم باشد سپس بپردازند به اینکه تحقق فلان اصل از کدام راه، میسرتر است و نتیجه‌گیری نسبت بدان چگونه باید باشد؟ کیفیت بهره‌برداری از آن چه باشد؟ آموزش آن چگونه باشد؟ اینها اموری است که می‌تواند مشمول کثرت یا تنوع‌گرایی باشد. ولی چنانچه اساس «اصول موضوعه» مورد بحث و تردید باشد، دیگر کثرت‌گرایی معنای محصلی نخواهد داشت و اصولاً رقابتی تحقق نمی‌پذیرد بلکه یکی به نفی دیگری پرداخته است. بعبارت دیگر، باید «ما به الاشتراک»ها و «ما به الامتیاز»هایی داشته باشیم، که مشترکات، مفروض تلقی شود و در دستهٔ دوم، رقابت شود. اگر



دین یا مذهب خود دست بردارد و به دیگری معتقد شود؟ این احتمال، با توجه به «اصول موضوعه» و مختصات لازمه هر دین که برای معتقد به آن دین، به عنوان ضرورت‌های لازم الاعتقاد اثبات شده است، باطل و غیر قابل تحقق است. زیرا حقایقی که به عنوان «اصول»، پذیرفته شده اگر آگاهانه و مستند به دلیل محکم باشد، اصول توجیه کننده حیات شخصی متدین تلقی می‌گردد. پس اگر امکان رها کردن آنها و تمسک به اصول دیگری وجود داشته باشد در حقیقت، حیات روحی شخصی متزلزل می‌گردد. اما اگر منظور، امکان حذف عوارض اقلیمی و تاریخی و فرهنگی از هر یک از ادیان باشد، این منطقی است ولی احتیاج به توانایی مغزی و روانی و گذشت دارد تا توفیق دو نوع حذف مزبور را داشته باشد. و نتیجه این دو نوع حذف، پذیرش دین کلی الهی است که از حضرت نوح و حضرت ابراهیم - علیهما السلام - از طرف خدا در میان بشر به جریان افتاده و همه ادیان و مذاهب منشعب از آن دین، با عبور از دوران یهود و مسیحیت در جلوه‌گاه کامل آن یعنی «اسلام» (که جامع همه آنهاست)، نمودار گشته است.

* آیاتی نظیر «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِي»، بر پذیرش کثرت گرایي در اسلام دلالتی ندارند. اگر مخاطب «يا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ»، مشرک باشد قطعاً «لَكُمْ دِينُكُمْ» به آن معنی نیست که شرک را به معنای یک دین الهی قابل قبول جایز می‌داند زیرا مبارزه با شرک، از اصلی ترین مبانی عقیدتی

اسلام است. معنای «لکم دینکم»، تصدیق شرک نیست. همان گونه که در بعضی از آیات آمده است مقصود، توبیخ شدید «لجاجة مشرکین» است. خداوند از زبان پیامبرش می‌فرماید: شما بر شک و کفری که دارید، لجاجة و مقاومت می‌ورزید و دست از آن بر نمی‌دارید.

این منافاتی با انکار شرک و ضرورت مبارزه با مشرکین ندارد؛ مانند آن آیات که خداوند می‌فرماید: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذَرْتُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْ لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (برای آنان مساوی است که آنان را تبلیغ کنید یا خیر، آنان ایمان نمی‌ورزند). معنایش آن نیست که عدم ایمان آنان، از دید اسلام مقبول است و یا مقصود، متارکه تخاصم بوده و یا اینکه ادیان اهل کتاب، مورد قبول بوده و حضرت آنها را به عنوان همزیستی پذیرفته‌اند. در «إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ اللَّهِ الْأِسْلَامَ» هم، اسلام بصورت نکره نیامده و حصر در میان است. البته اسلام، تا ظهور دین اسلام با جلوه‌های متنوعی بروز کرده است ولی بدان جهت که جلوه‌های ابراهیمی ما قبل اسلام، در تغییرات و تحریفات فرو رفته است منظور از «الاسلام»، در واقع، همان معنای خاص آن است که در اسلام محمدی (ص) جلوه گر شده است.

* اینکه هر کسی هر چه خواست بگوید، آزادی بیان نیست. باید پرسید چه چیز را بگوید؟ و به چه کسی بگوید؟ برای کسی که خیره نیست و سوادش را ندارد، آیا آزادی بیان برای او جز ایجاد تشویش روانی و افزودن دردی به دردهایش





نتیجه‌ای دارد؟ این افراط کاریها از آزادی پرستانی مانند «جان استوارت میل» ناشی شده است. آیا همه مردم مغرب زمین، هگل یا کانت و همه مشرق زمینی‌ها، ملاصدرا باینده که می‌توانند یک حقیقت را از میان هزاران باطل تشخیص بدهند؟ اگر به فکر جامعه هستیم و برای انسانیت دلمان می‌سوزد، این راهش نیست. برای انسان ابتدایی و حتی متوسط، همه صاحب‌نظرند! مخصوصاً اگر از قدرت استخدام‌اللفظ و تحریک احساسات، برخوردار باشند. من کاملاً با تجدید نظر و بازنگری دائمی، حتی در اساسیترین مسائل پذیرفته شده، موافقم. هر دمی در عالمی باشید، ولی یا چه کسی؟ و در چه محیطی؟ و درباره کدامین مسائل؟ برای تکاپو و مسابقه، شرایطی لازم است و میدان آماده می‌خواهد، و الا مانند غریبه‌ها خواهیم شد که زیر رگبار تناقض مانده‌اند و دست از تحقیق و تفکر در علوم انسانی کشیده و علوم انسانی را همان گونه که یکی از اساتید انگلیسی زبان در مسافرتی که به آنجا داشتیم اعتراف کرد، به پشت صحنه انداختند و فقط میدان تکنولوژی و وسیع‌تر شد.

ولتر می‌گوید: «من آنقدر به آزادی معتقدم که حاضرم شما حرفتان را از آزدانه بزیند و من علی‌رغم اینکه با آن مخالفم، در راه آن کشته شوم.»

آخر این چه حرفی است؟! ظاهر قشنگی دارد ولی تیر خلاص به اصول انسانیت است. زیرا یک نویسنده خوش قلم می‌تواند حتی در مقوله تخیلی بودن آزادی و لزوم جبر و استبداد، سخنانی زیبا و

فریبنده براند و جامعه را دست بسته تحویل اقویا بدهد!! آیا جناب ولتر برای این هم خودکشی می‌کند؟!

اصولاً همه مسائل که به عنوان نظریات تازه مطرح می‌شود، از واقعیت برخوردار نیستند. مخصوصاً فلسفه، علوم انسانی و مسائل ارزشی که ذوق شخصی و تسلط به کلمات و اصطلاحات، تأثیر فراوانی در جذب مغزها و روانهای معمولی دارد. به همین جهت است که تلفاتش هم گاهی غیر قابل جبران است. این قضیه که دوران معاصر ما در پوچی غوطه ور است، به جهت رگبار نظریات بی اساسی است که با جملات شگفت انگیز و جاذب مطرح می‌شود. البته در هر دوره، اقلیتی وجود دارد که در سیل گاههای هیاهوی بظاهر علمی، شنا کرده و بسلامت بیرون می‌آیند اما اینان اندک افرادی هستند که عاشق حقیقتند. در جامعه ماشینی امروز، که تکنولوژی تمام وجود ما را احاطه کرده و افراد بسرعت دچار مشکلات زندگی می‌شوند مگر چقدر فرصت می‌یابند؟ من این کار را مشکل و بلکه امکان ناپذیر می‌بینم. ما چطور می‌توانیم زندگی افراد را به بازی بگیریم؟ اگر این مسائل ضرورت داشته باشد مسوولان آموزش، فکر کنند که چطور می‌شود آن را تامین کرد و چه باید کرد. یعنی در اینجا لزوم فعالیت‌های تخصصی مطرح است. شگفتا! اهمیت علوم انسانی به اندازه قرص سردرد که باید بوشیمیمستها و پزشکان نظر بدهند تا استعمال آن تجویز شود، نیست؟

برداشت‌های مختلف باید در جایی وارد میدان شود که انسانهای متخصص نظر بدهند. البته وقتی معلوم شد که نظر جاری و رسمی در جامعه، نظر اشتباهی است، ما نباید بگذاریم جامعه قربانی اشتباهات شود، باید گفت که این نظر، اشتباه بوده است. شجاعتش را هم از اهمیت و عظمت حق و حقیقت می‌توان دریافت کرد. ولی اینکه از ابتدا بحث را عریان در جامعه طرح کنیم صحیح نیست. یکی چیزی بگوید، دیگری نقیضش را و اگر نظری در دو نقیض یا دو نقیض نما ارائه شود، یک نظر جدید برای برطرف ساختن آن، بدون توانایی رفع تناقض، خود مستقلاً وارد صحنه می‌گردد و به قول ناصر خسرو:

هر کسی چیزی همی گوید به تیره رای خویش
تا گمان آیدت کوقسطای بن لوقاستی!

ما نمی‌گوییم که ماورای آنچه امروز در یک جامعه مطرح است، باید از دیدگاهها حذف شود. بلکه می‌گوییم به ارواح انسانها به قدر یک سردرد جزئی که برای تجویز قرص آن، دقت و تحقیقات تخصصی انجام می‌شود، اهمیت بدهند. این دلسوزی برای «حیات معقول» انسانهاست که نباید به بازی گرفته شود. انسانی که در اصول مبانی حیات عقیدتی خود، دچار شک و تردید شد دیگر از اعماق جان، نمی‌تواند به جامعه‌اش هم خدمت کند؛ نمی‌تواند درباره هویت خود اندیشه صحیح داشته باشد. جوانی که اطمینان ندارد مبنای حیاتش بر چه اصولی استوار است، هدف

زندگی‌اش چیست و اصلاً بشریت یعنی چه؟، کلماتی از دهانش بیرون می‌آید و تخیلاتی به ذهنش خطور می‌کند که حتی بنیانگذاران پوچگرایی هم بدان گونه سخن نمی‌گویند و نمی‌اندیشند. این سانسور علم نیست، دلسوزی به انسانیت است. پس منافاتی ندارد که این مباحث به طور منطقی طرح شود و در عین حال، حیات انسانها به بازی گرفته نشود.

این برداشتی است معقول از مضامین قطعی منابع اسلامی که مستند به ضرورت حفظ منطقه ارواح انسانها از آشفتگی، بلا تکلیفی و بی‌اعتنایی به هدف‌های اعلای هستی است. به نظر ما آزادی طعم حیات حقیقی را دارد ولی آزادی مسؤولانه.

ما آزادی مطلق نداریم بویژه اگر پای سرنوشت جانهای آدمیان در میان باشد.

برخی از آیات و روایات ما اشاراتی دارند به اینکه اگر شما کسی را گمراه کنید، قاتل روح او هستید! اگر کاری کردید که بیچاره‌ای هدایت نشود، او را نابود ساخته‌اید. دقت در آن دسته از احکام فقهی که به وجود آوردن عوامل گمراهی (مانند کتب ضالّه) و نگهداری و معاملات آن را، مگر برای حسن استفاده، شدیداً ممنوع می‌سازد، مؤید این است که باید آزادی در طرح عقاید غیر اسلامی، مستند به اغراض معقول باشد.

در آیه شریفه «مِن أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ ...»، مفسران بر طبق دلایل قابل اعتماد، «قتل و احیای روحی»



را از مصادیق «قتل واحیا» بلکه بدتر از قتل فیزیکی محسوب کرده‌اند.

جبران خلیل جبران در شعرش می‌گوید: کسی که گلی را بدزدد، توبیخ و تحقیر می‌شود در حالی که کسی که مزرعه را می‌دزد، قهرمان و با عظمت خوانده می‌شود! کسی که جسم انسانی را بکشد، کیفر به او می‌دهند، در صورتی که قاتل روح انسانها مورد توجه نیست!!

جنایتکاران ارواح انسانها، تحت عنوان جاذب، مانند «نویسندهٔ توانا» «آزاداندیش»، «روشنفکر» و «متفکر» شهرت می‌یابند و گاه کلمهٔ پرطمطراق «فیلسوف» را ویتترینهای جامعه‌ای که اکثر مردم آن از معلومات عمیق، محرومند، به نمایش می‌گذارند در صورتی که از پاسخ به چون و چراهای ضروری فلسفه هم ناتوانند! حال اگر مطلب این طور بود که همهٔ اظهار نظر کنندگان با اخلاص، به میدان می‌آمدند و اختلافات و رقابتهای سازنده بود، نه تضادهای کشنده، اشکال بزرگی به وجود نمی‌آمد و با هدف «رقابت سازنده»، دیگر هیچ انسانی بدون دلیل بر ادعای خود اصرار و لجاجت نمی‌ورزید. ارائهٔ آرای متضاد در صدر اسلام شایع بود. احتجاج طبرسی و امثال آن را در نظر بگیرید و اینکه چگونه آرا و عقاید با کمال آزادی در حضور ائمه علیهم السلام مطرح می‌شد و مورد تحقیق قرار می‌گرفت. حضرت امام رضا (ع) آن مسائل بسیار عالی علمی و حکمی را مطرح می‌فرمود ولی با عمران صائبی، نه با مردم عامی که محال بود

سوال و پاسخ عمران و امام (ع) را درک کنند. به هر حال ما با داشتن دو اصل بسیار حیاتی برای «حیات معقول جمعی» حرکت می‌کنیم و همواره طرفدار طرح تنوعات مذهبی با کسانی که شایستگی ورود به تحقیق در آن تنوعات را دارند، هستیم:

۱- فَيَسِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ (زمر، آیه ۱۷) (باید حرفها را شنید تا انتخاب احسن کرد.)

۲- اصل همزیستی با مشترکات اساسی در دین انسانی الهی: لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ. (ممتحنه، آیه ۸) «خداوند شما را از نیکوکاری و عدالت دربارهٔ کسانی که با شما جنگ و پیکار دینی ندارند و شما را از وطنهایتان آواره نکرده‌اند نهی نمی‌کند» و «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَ لَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَنْ تَوَلَّوْا فَعُولُوا اَشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ. (آل عمران، آیه ۶۴) «بگو ای اهل کتاب! بیایید از آن کلمه‌ای که پذیرفته‌ما و شماست، پیروی کنیم؛ آنکه جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم و بعضی از ما بعضی دیگر را سواى خدا به پرستش نگیرد. اگر آنان رویگردان شدند بگو شاهد باشید که ما مسلمانیم.»

